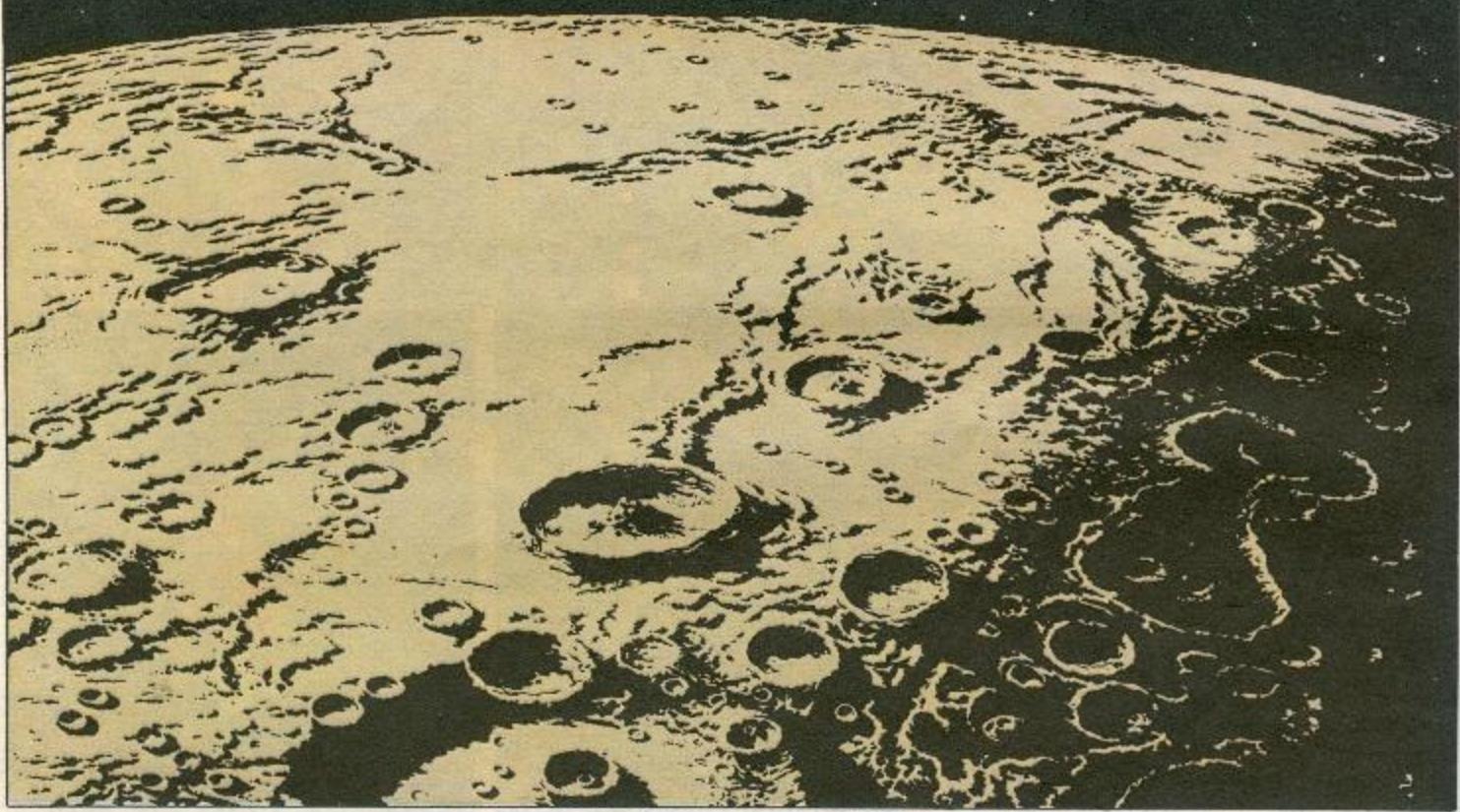


کنترل ... از قن قن ... افرات کم شدن  
سرعت موشک داره کم کم ظاهر میشه ...



الرژش های پی در پی موشک رو بذر زد در  
می آرde . همه روی تشكه های مخصوص  
در از کشیدیم ... برای کوچکترین  
حرکت ، تلاش در دنگی را باید  
تحمل نمود ...



الرژش موشک بیش از پیش  
زیاد شده ... گوشامون  
زنگ هیز نه ... احساس  
کوفته کی بدن زیاد میشه ...  
تنفس بسته صورت  
میکیره ...

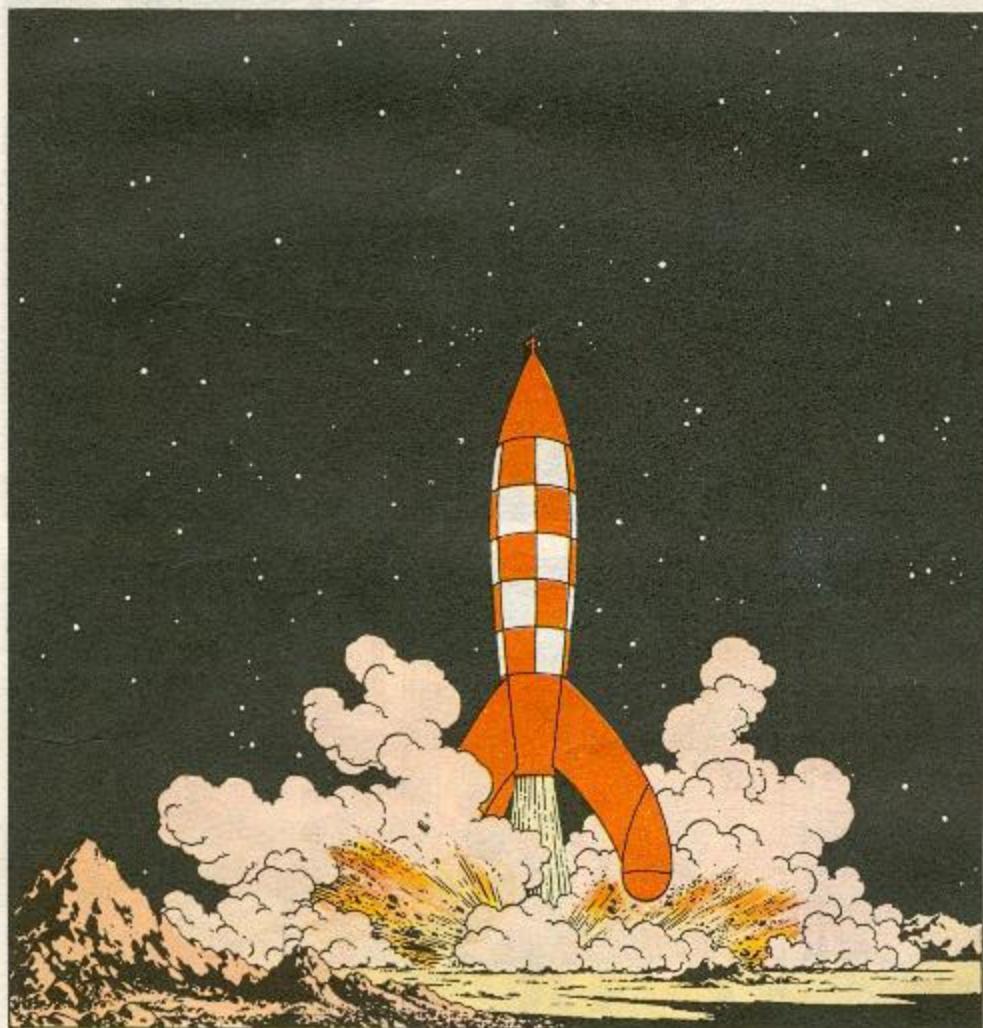


همه بی حرکت روی تشكه هاون  
افتادیم ... مثل اینکه ... نیروی  
سرمهزی امکان کوچکترین حرکتی  
رو از ما گرفته ... بنظرم یعنی فسورد  
بی هوش شده ...

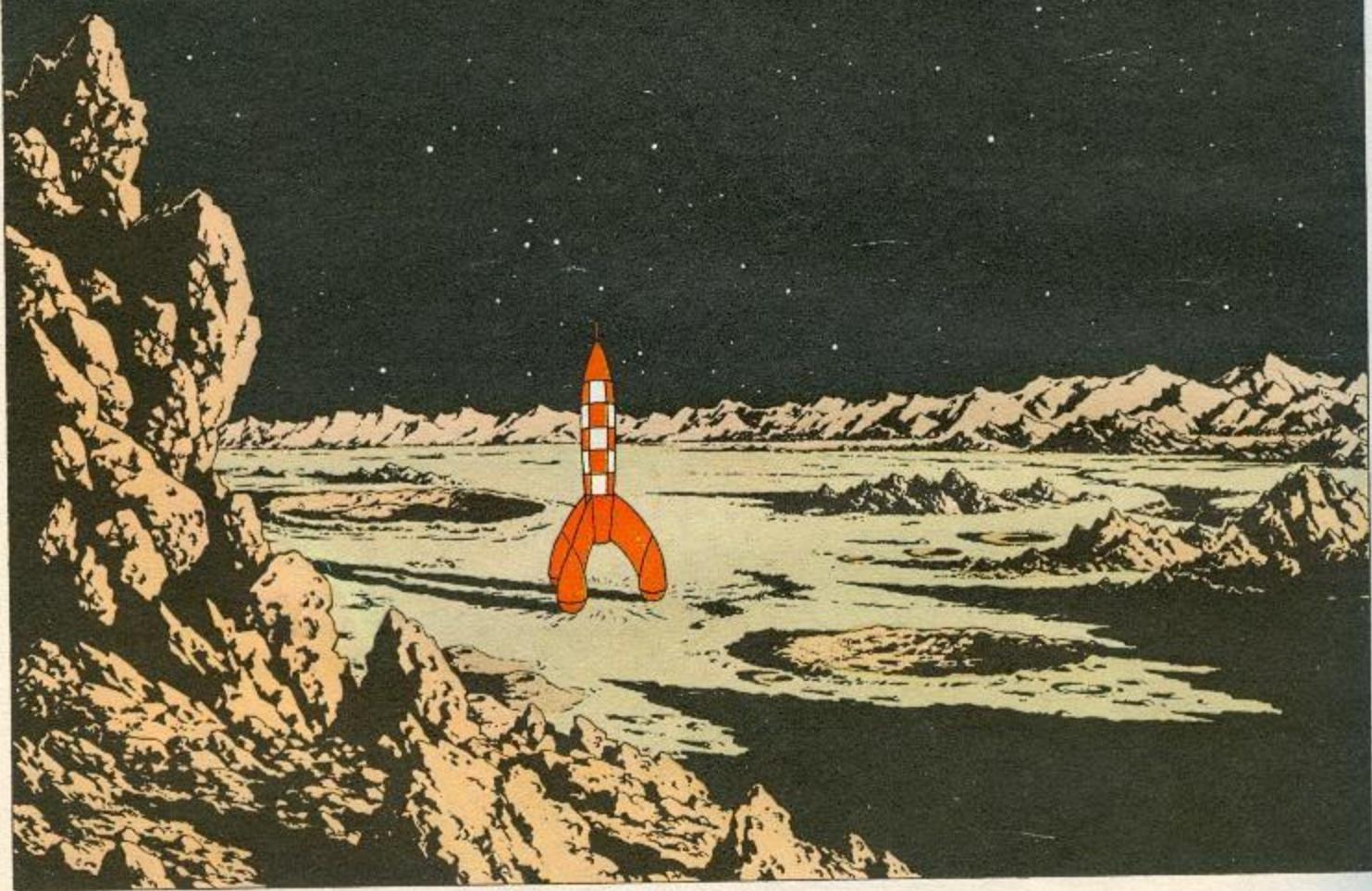


آه ... نزدیکه سرم منفجر بشه ...  
آخ ! چشمam ! ... مثل اینکه ...  
دارن از حده بیرون نشون می آرن  
... آه قلبم ...





موشک ماه بیما ... از کنترل  
صدای ما را می شنوید ،  
جواب بدید ... بگویم ...



کنترل اسپرورز ... از تورنس ... این یک پیر و زی واقعیست ... همه ما صحیح و سالم به هم رسیدیم ... امکان برقراری ارتباط وجود نداشت ... از قرار معلوم دستگاه ارتباط بعلت نکانهای شدید آسیب دیده بود ... صدای همو می شنودید؟ ... بگوشم .



کنترل اسپرورز ... از موشک های بیما ... صدای شما را شنیدم ... جواب بدید ، بگوش ...



مثل اینکه اتفاق بدی افتد ... درست نیمساعته صدایشون هیزشی و هنوز خبری نیست ... چاره نیست ، ادامه بده



حالا باید از موشک خارج شویم... واین افسخار نصیب جوانترین بین هاست... بله ، تن تن اولین انسانی خواهد بود که قدم روی ماه خواهد گذاشت. او فعلاً آماده برای خروج و شروع راه پیمانی روزی ماه میباشد ... بنابراین بهتره جزئیات مشاهدات و احساسات او را از زبان خودش بشنوید ... بگوش باشید من آتنن فرستنده را در اختیار ... تن تن میگذارم...



بله ، ولی چیز مهمی نیست... نگران نباشید ... این صدای خرویف دو بوناست که هنوز از خواب شیرین بیدار نشدن ...



شنیدم ... مثل اینکه هنوز لرزش های موشک تمام نشده... چون صدای خرویف عجیبی بگوش هیرسه ...



خدایا !

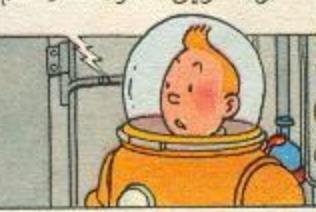
لحظه با شکوهی است ... درب خروجی به آرامی روی لولا ذور هیز نه



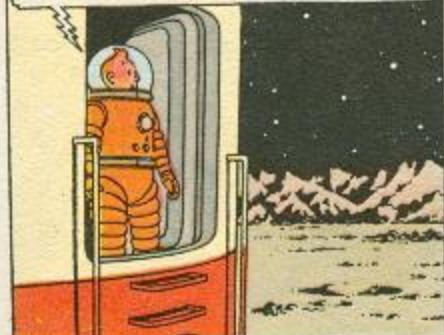
تن تن... از کاپیتان هادوک ... فشار صفر... پله های متجرک در جای خود قرار گرفته... دقتن ... درب خروجی را باز میکنم ...



کنترل اسپرورز ... از تن تن... همین حالا لباس مخصوص ماه پیمانی را تم کردم. درست مثل اینکه توی کیسه ای جا گرفتم و بزودی از سفینه خارج خواهم شد ... کاپیتان هادوک کنترل عملیات خروج را در دست دارد... و منتظر آخرین دستورات او هستم ...



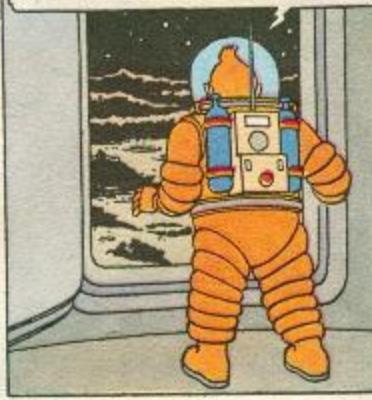
اما چه ستاره هائی ... مرده ؟ بی خر کت ... بین زده ، بدون اون همه درخششگی و نوری که از زمین او نهارا می بینم ...

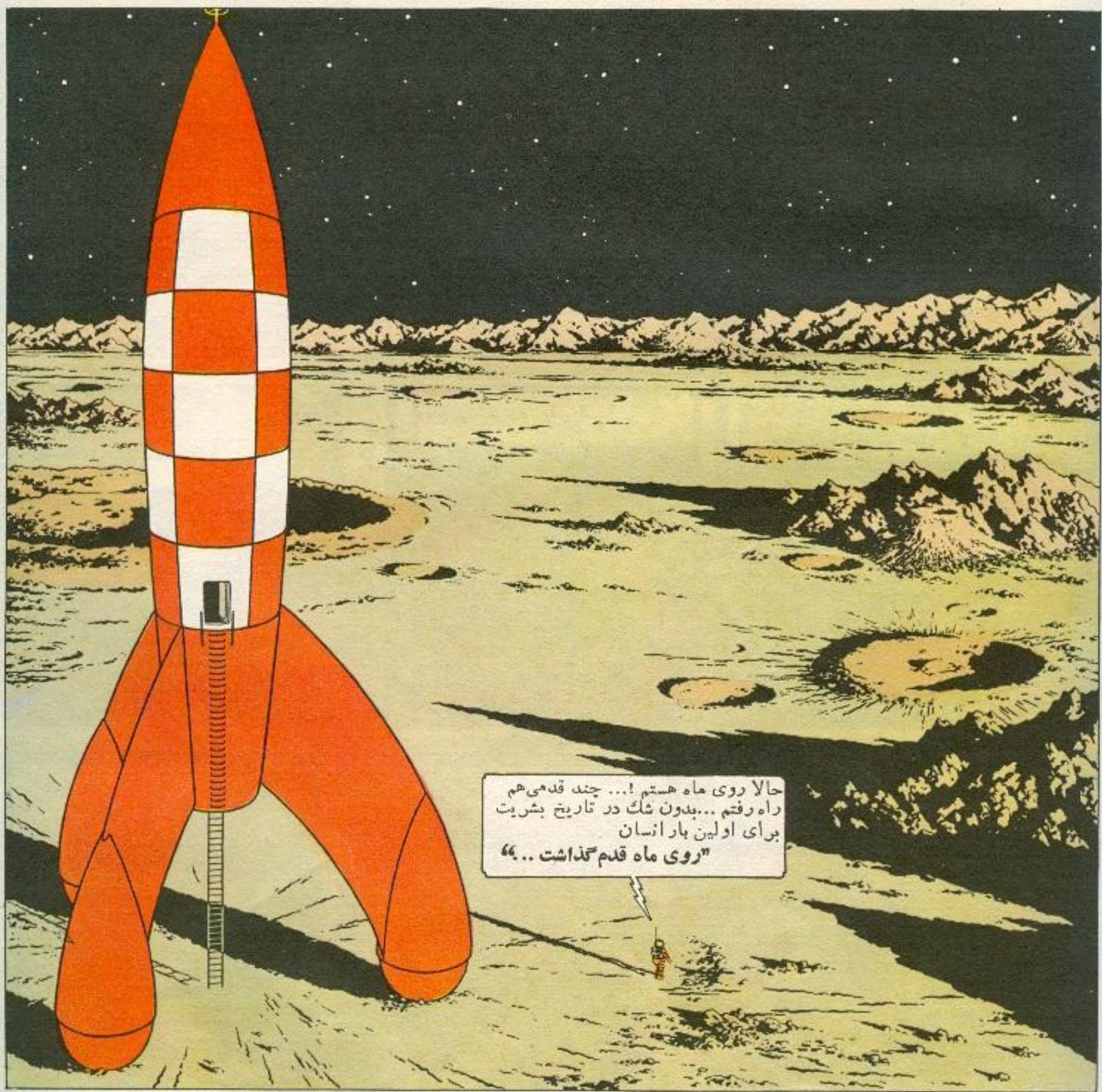
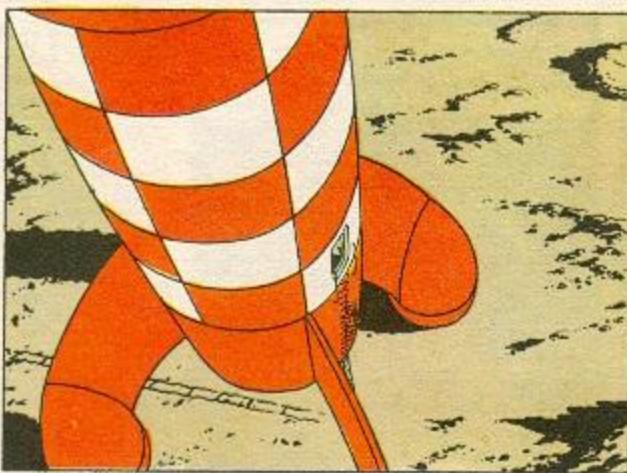


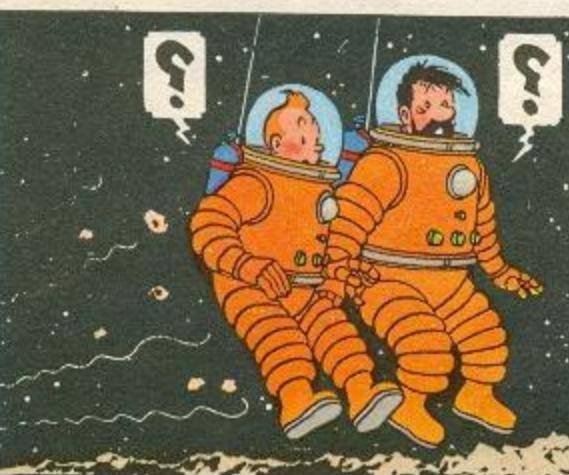
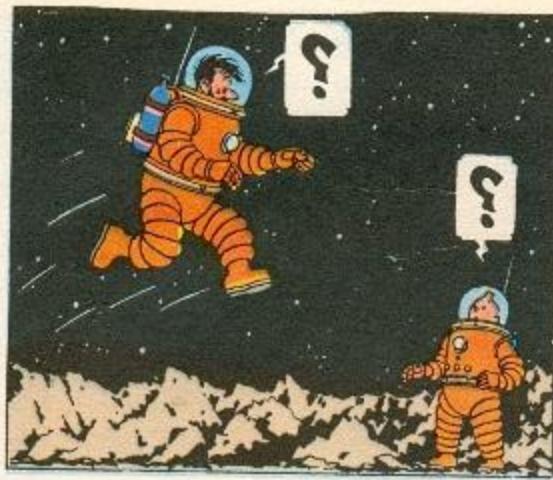
چطور برآتون توصیف کنم ؟ ... هندرهای از کابوس ، مرگ ، وحشت و اضطراب... نه درختی ، نه گلی ، نه گیاهی ... نه پرندهای ، نه صدایی ، نه ابری ... در آسمان سیاه و تیره هنر از ها ستاره بچشم می خوره ...

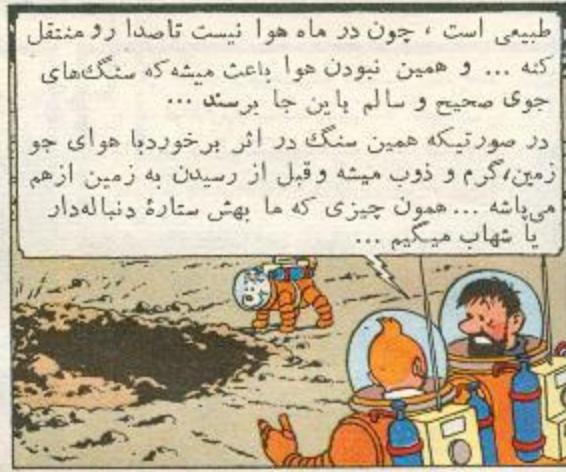


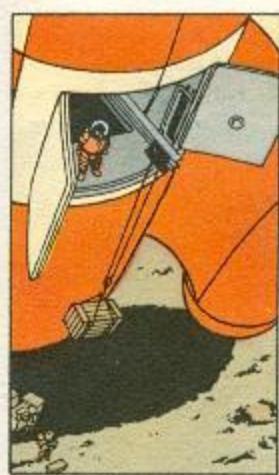
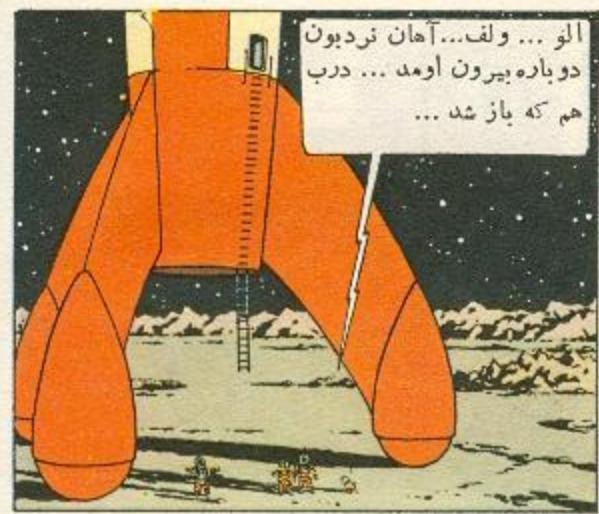
آه ... عجب منظره خیال آوری !



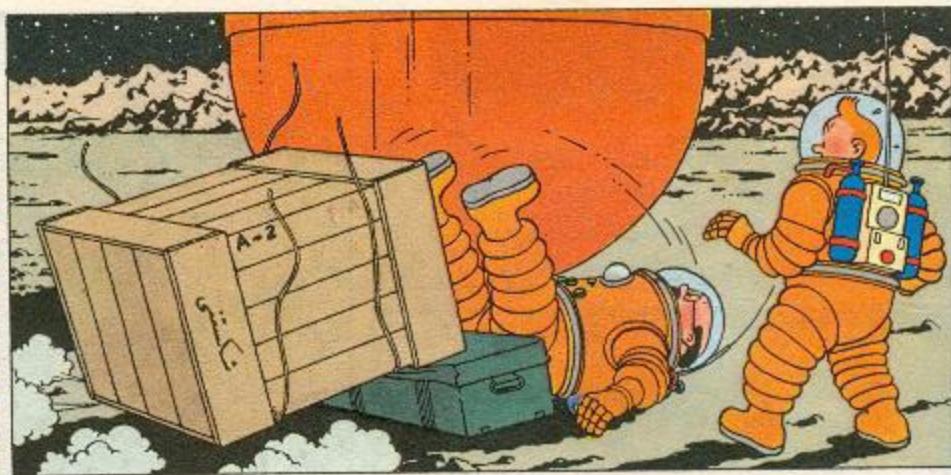








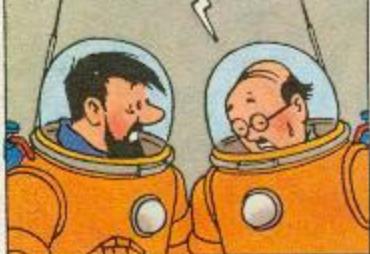
آقا وسیر، ممکنه توضیح بدی منظورت  
از این شوخی سخنره چی بود؟



سر کابل را به بینید! ... کاملاً سائیده  
شده ... از قرار معلوم در اثر تکان های  
شدید لحظات فرود این طوری شده ...



... نمی دونم ... ناراحتم ...  
یکدفعه حالم بهم خورد ... سرم  
گیج رفت ... حالا خوب میشه ...  
حالم کمی بهتر شده ...



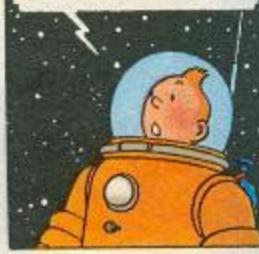
آهای ولف، باید به کارمون آدامه پدم ...  
به بینم ولف، چی شده ... چه خبره ...



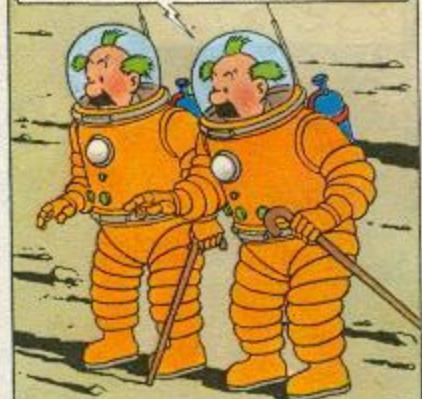
چشم! ... و بجای یک دفعه،  
۵۵ سه دفعه؛



خیلی خوب، واقعاً  
شانس با مایبود اکارهونو  
ادامه پدم کاپیتان ...  
ولی لطفاً از بررسی  
کابلها غفلت نکنید ...



ای داد... صبرکن جانم... صبرکن به بیتما...

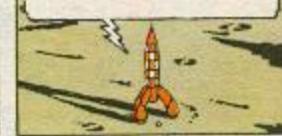


جدا باور کردنی نیست ... داریم  
روی ماه راه میریم ... همون ماهی  
که هنوز کسی با روش نکذاشته!



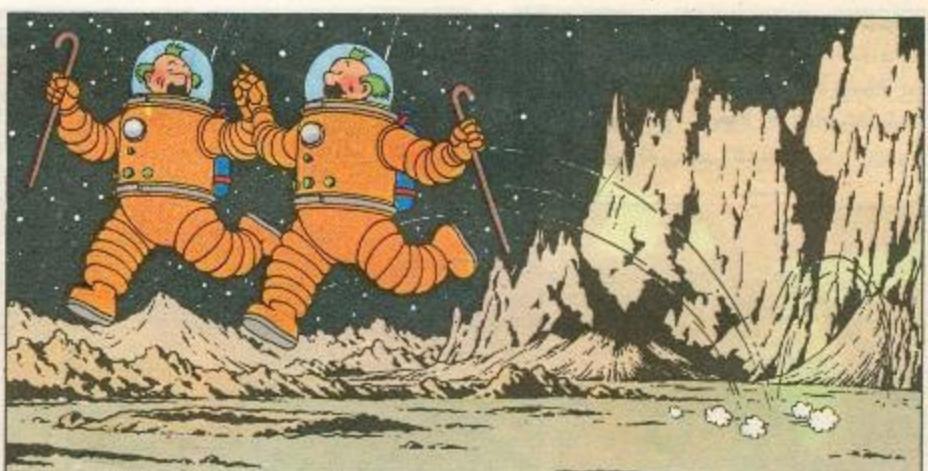
و چند لحظه بعد ...

کنترل اسپر وژ ... از  
موشک ... همه به داخل  
سفینه آمدیم تا کمی  
استراحت کنیم ...  
نگهبانهای سفینه آقایون  
دویونت و دویونط جهت  
شناستی بیرون رفتند ...



ناراحت نشو ولف، چیزیت  
نیست ... از خستگی زیاده و  
شاید هم دستگاه تنظیم  
اکسیر نت خوب کار نمی کنه ...  
برو استراحت کن ... ما  
هم همین حالا بتو ملحق  
میشیم ...







(\*) به کتاب «ققن در سرزمین طلای سیاه» من اجده شود.

و چند دقیقه بعد ...

یادداشت‌هایی از دفتر خاطرات  
پرسور تورنسل

سوم زوئن ساعت ۲۳ و ۴۵ دقیقه (بوقت زمین) تخلیه وسائل واپزار و دستگاه‌ها تمام شده و لف و من شروع به نصب رصد خانه نمودیم . کار ساعت ۲۲ تمام شد . تن تن و کاپیتان هادوک سوار کردند تانک های پیما را شروع نمودند . چهارم زوئن ساعت ۸ و ۳۰ دقیقه (بوقت زمین)

کار را دو باره شروع نمودیم . دوربین نجومی روی پایه بتوانی سوار شد . دوربین‌های عکاسی نصب و آماده بکار شد . دوربین‌زمینی بین هم کار خود را شروع نمود .

... پس باید در انجام کارها عجله کنیم . در حلولی که ول夫 و من دستگاه‌های علمی رو بکار می‌اندازیم ، تن تن و کاپیتان قطعات جدا شده تانک رو پائین آورده و تانک را سوار می‌کنند . موافقید ؟ ... پس آقایون شروع کنیم !



آقایون ، نقشه ما این بود که یک روز کامل که بازدازه ۱۴ روز زمین طول می‌کشید در کره ماه باشیم . همان‌جا ذخیره‌ای که برای چهار انسان و یک سگ پیش‌بینی شده بود نمی‌توانه برای شش انسان کافی باشد ... بنابراین همچویم هدت توقف رو به ده روز پر سو نیم ...



یادداشت‌هایی از دفتر خاطرات  
پرسور تورنسل

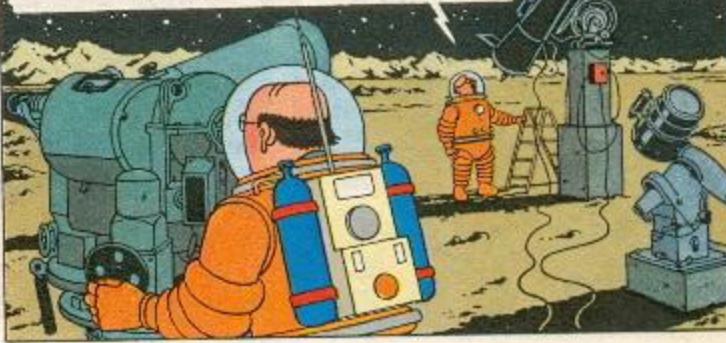
چهارم زوئن ساعت ۲۱ و ۵۰ دقیقه (بوقت زمین) لف و من ، تمام وزو را صرف مطالعه نشسته‌اند آسمانی و ستاره‌های فردیک به ماه نمودیم . نتایج این مطالعات در دفاتر مخصوص ۱ و ۲ ثبت شده . تن تن و کاپیتان کار سوار کردن تانک های پیما را نقریباً تمام گردند . پنجم زوئن ساعت ۱۹ و ۲۰ دقیقه (بوقت زمین)

تن تن و کاپیتان چند لحظه قبل اطلاع دادند که تانک های پیما آماده حرکت است .

تحقیق کنید ... دوستان عزیز ... تحقیق کنید ... کشفیات شما دارای ارزش زیادی است ... البته ... برای ما ... ها ! ها !



کنترل اسپرور ... از تورنسل ... دستگاه ایودولیت ، دوربین‌ها ، همه فضی و آماده هستن ... هاموریت تحقیقاتی خودمون روشروع می‌کنیم .



و این هم قیافه تن تن که از پشت سر پوش پلاستیکی می‌بینم ... بمن لبخند میزنه ... و اشاره می‌کنند که همه چیز رو بر است ...



دریجه اطاق فرمان بسته شد ... دوستان دیگر ما مشغول پر کردن هوا در داخل تانک می‌باشند ... بعد از این عمل سرنشیان تانک احتیاج به پوشیدن لباس مخصوص های پیمایی را نخواهند داشت ... تن تن پشت فرمان و کاپیتان در محل هر اقتیاد قرار گرفته ، و آماده حرکت هستند .



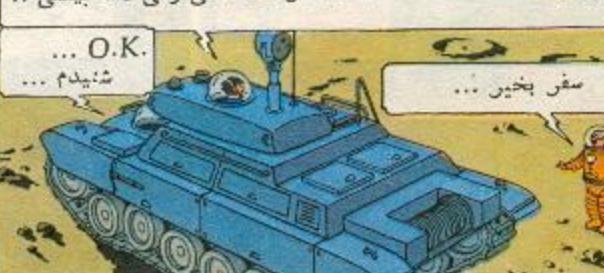
کنترل اسپرور ... از تورنسل ... تانک های پیما آماده حرکت می‌باشد ... اولين تحقیقات و آزمایشات روشروع می‌کنیم . دوست عزیز ما تن تن پشت فرمان خواهد بود و همین حالا داخل اطاق فرمان می‌شے ...



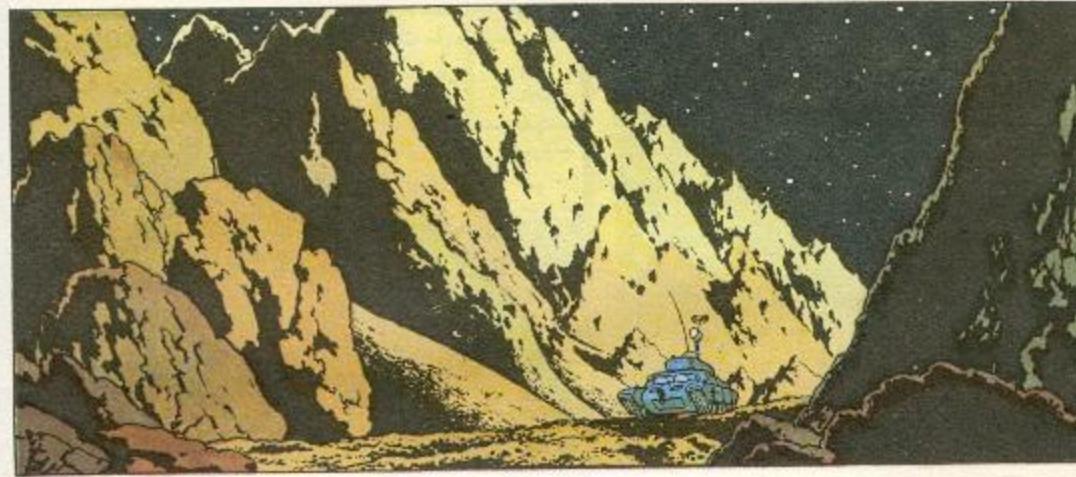
خوب ، این هم کاپیتان هادوک ... درست مثل تن تن اشاره می‌کنند که همه چیز رو بر است ... و داره گوشی‌ها و روروی گوشش می‌گذاره ....



تن تن ... از هادوک ... آماده حرکت ... می‌توانی راه بیفتی ...





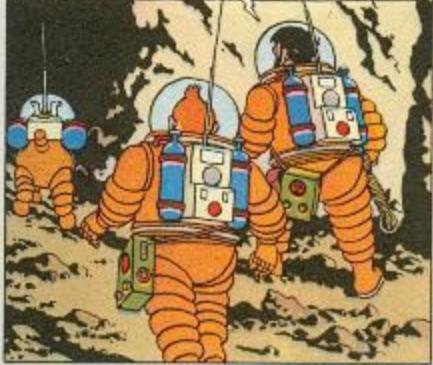


### یادداشت‌هایی از دفتر خاطرات پرسور تورنل

۶ زوئن ساعت ۱۳ و ۴۰ دقیقه (بوقت زمین) تحقیقات صبح امروز ما در کتب علمی ثبت خواهد شد . ما موفق شدیم دقیقاً اندازه تنشات خورشید را در ماه اندازه گیری کنیم و با وضوح کامل حدود طیف خورشید را در قلمرو اشعه هاواراء بنفس مشخص سازیم . یک ساعت پیش یعنی درست ساعت ۱۲ و ۳۵ دقیقه ولغ ، کایستان ، تن تن و میلو با تانک ماه پیما بطرف سیرک «پرولمه» راه افتادند



ولف اشتباه نمیکردی ! در واقع دهنه غار بزرگیه .



هن هم درست توهین فکریدم !  
باید از نزدیک دید .



اونجا رو می بینید ... پشت اون صخره کوچولو ... درست مثل دهنه غار بزرگی هی مونه ۱



تازه ، انگار تو کلیساي بزرگی  
هستیم !



ای لخت به هرجه شیطونه ... تو این زندگی همه جور غلطی را کرده بودم جز کشف غارهای هاه .



حالا باید دید تا کجا ادامه داره ؟  
بریم جلو من چراغم رو روشن می کنم



میلو ! ... میلو ! ... از ما دور نشو ...  
مثل بجه عاقل همراه ما بیا ... دور نشو ...



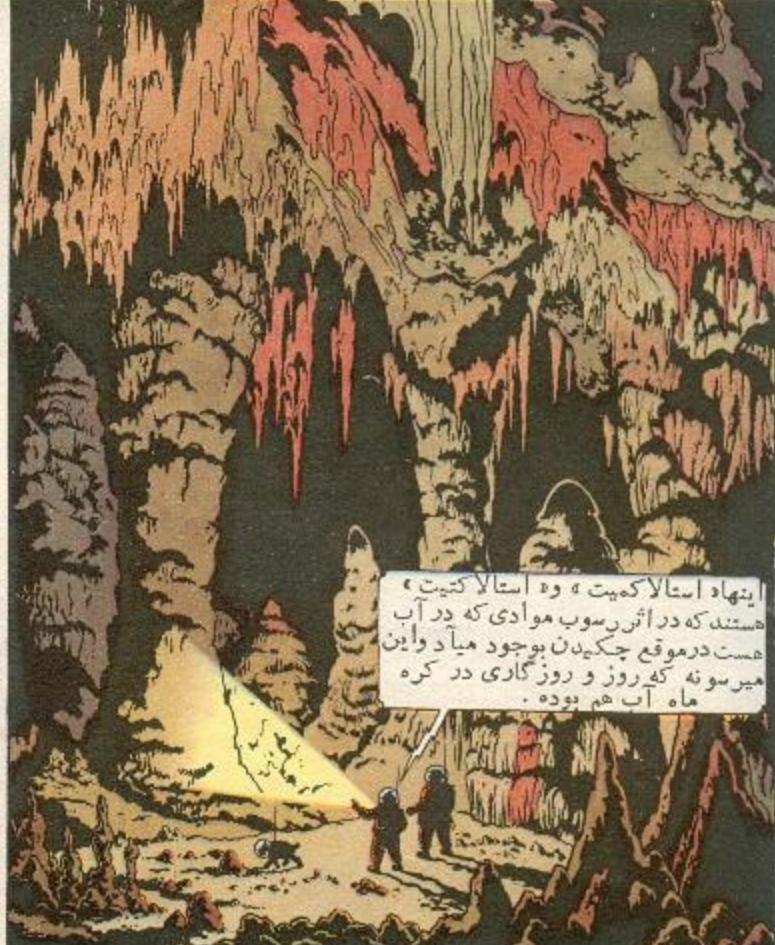
خدای من اچه پر تکا و حشتناکی !  
ممکنکه میلو افتاده باشه ! ...

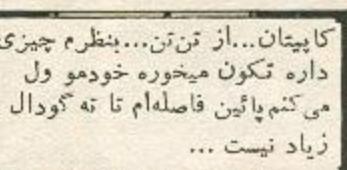
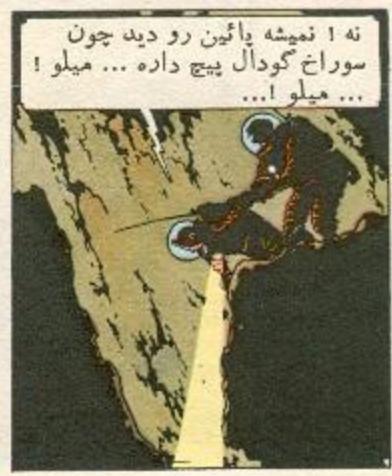


عو' ... عو'

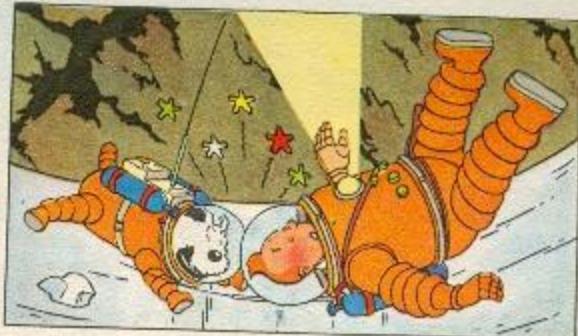


اینها استالاکمیت ه و استالاکتیت ه  
هستند که در آئینه سوب هوادی که در آب  
هست در موقع چکیدن بوجود می آد و این  
میر سونه که روز و روزگاری در کره  
ماه آب هم بوده .

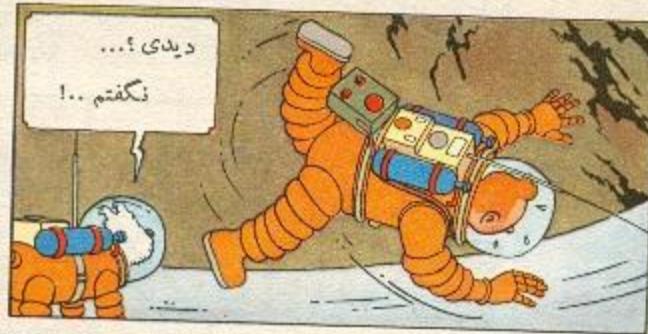




میلو ! بالاخره پیدا کردم ... طوری که  
نشدی ! بگو به بیشم ... حرف بزن ! آهان  
فهیمیدم ! دستگاه فرستنده خراب شده !



کاپیتان ... از تن قن ... هر چی می  
تونی طناب رو بیشتر بده پائین ... می  
خواه میلو رو به اوون به بند ... بعد  
بکش بالا .



alo از تن قن ... به کاپیتان ! ... میلو  
رو صحیح و سالم بیداش کردم ! اما  
دستگاه رادیویش خراب شده ! هر طور  
شده خودمو می رسمون



اینم طناب ... بیا جلو .



کاپیتان ... طناب رو  
بیشتر بده پائین ...  
بیشتر ... بیشتر، بازم  
بیشتر ... حالادرست شد .

باشه ...



طناب رو پیدا کردم .



نه ! کوه ... تن  
بخدا بجنب  
کاپیتان ... زود  
باش .

طناب رو انداختم !  
گرفشی ... ؟



نه طناب رو سنگ بستم  
می فرستم پائین  
بگیرش ا



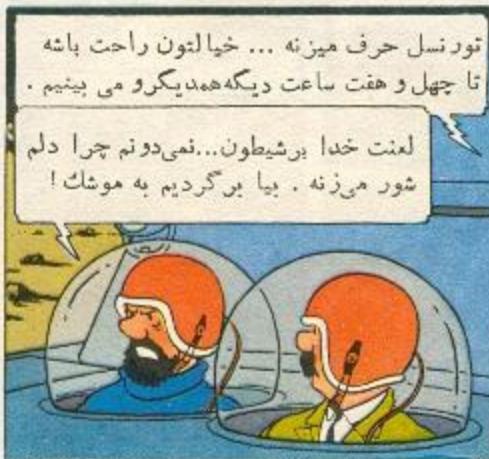
چند لحظه بعد ...

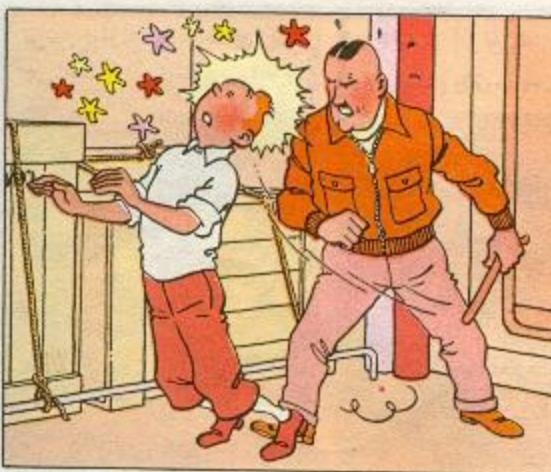
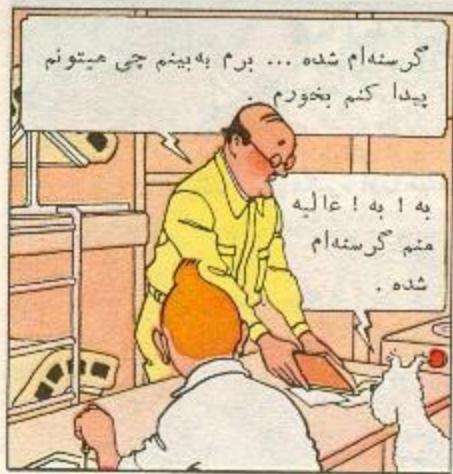
تن تن ... میلو صحیح  
و سالم رسید بالا .



باشه ! باشه ! فقط زود باش  
داره نفس بند میاد

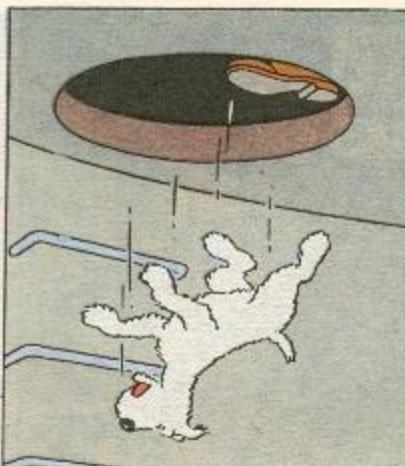




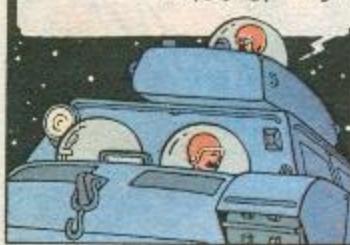




خوب ! اینهم که درست شد ! حالا باید یه  
غذای خوب و گرم برای من درست کنی  
هشت روز تمومه که فقط ساندویچ های  
خشک خوردم دیگه خسته شدم ! زود باش  
عجله کن .



موشک ... از تانک ... باطری  
موتور خالی شده حتماً اتصالی  
داره ... کاپیتان داره ... باطری های  
کمکی رو وصل می کنه ... با این  
وضع فقط میتوانیم خود مونو نا  
موشک برسونیم ...



آهای ولف ! بالاخره  
این غذا حاضر نشد؟  
دارم از گرسنگی  
هیچیز ...



بعد هم بطرف زمین حرکت می کنیم  
ها ! ها ! دلم میخواست اون جا  
بودم و قیافه اون هارو وقتی می بین  
موسک نایدید شده تعماشا کنم .



فورا ؟ ... این غیر ممکنه ... نیمساعت  
طول میکشه تا موشک گرم بشه ...



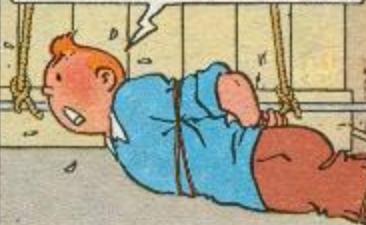
ای داد ! همین حالا سر و گله شون  
پیدامیشه ... باید حرکت کرد ..  
ولف قابلمه رو و لش کن ! ...  
باید فورا حرکت کرد .



موشک ... از تانک ... ما با سرعت کم بطرف موشک در حرکت  
هستیم ... حالا موشک را می بیشم ... او ... او ...



پس یقیه کجا هستن ؟ ... شاید مثل  
من زندانی شدن ... آها حالا یادم  
او مدم ... با تانک رفتند ... نکنه  
میخوان او نهار و روی ماه و لشون  
کنن ... ولف ، ولف ، بدادرم  
بروس ... گمکم کن ...



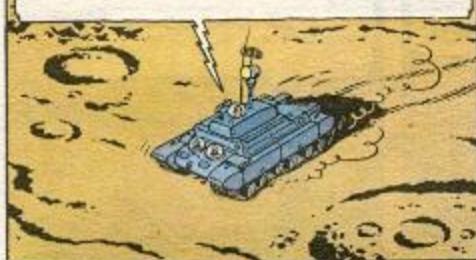
موضوع چیه ؟ ... این دیگه صدای  
چیه ... خدای من ا موتورهای  
موسک رو روشن کردن ... خیلی  
عجبیه ، مگه میخوان حرکت  
کنن ؟ ...



وافقاً عجیبه! نزد بونهای موشک  
رو بردن تو... در هم که بسته  
شده؟ بعیده و لف از این  
کارهای احمقانه بکنه؟...



الوا الوا از تانک به موشک... داریم نزدیک  
میشیم... نزد بونهای را و آماده کنیم...



نحویاً ده دقیقه دیگه طول میکشه... اگه  
این دگمه رو فشار بدم موشک راه  
نمی افته... باید اول این جراغ قرمن و سط  
روشن بشه...



موشک... از تانک... ول夫 لعنی، بالآخر  
جواب میدی با نه؟...

